

## صفویان، تراژدی عباسیان

از کتاب "ایران در آستان پنجمین برش تاریخی"  
دکتر بهروز آرمان

"این عصر دوره ی خاصی از تاریخ اسلام را پدید آورده است. دین اسلام به لحاظ سیاسی و مذهبی و با فروپاشی دستگاه خلافت به دست مغولان، و زوال بالنسبه کامل همه ی مراکز قدرت شرق اسلامی، دچار بحران عظیمی شد، حتی موجودیت کامل آن به خطر افتاد ... نمی توان گفت از فرصت موجود بهره برداری کامل به عمل آمد. در اسلام حتی در این مرحله هم نوزایی واقعی و یا اصلاحاتی صورت نگرفت."  
تاریخ ایران دوره ی صفویان، دانشگاه کمبریج

آن "دوره ی خاصی" را که خاور شناس آلمانی ه. ر. رویمر گوشزد می کند، تنها دگرگونی های دینی در ایران و باختر آسیا را در برنمی گیرد، بلکه دگردیدی های ژرف در دیگر نهادهای روبنایی، و بیش از آن، نهادهای زیربنایی را شامل می شود. برجسته ترین ویژگی های پایان سده ی چهارده و آغاز سده ی پانزده میلادی، که زمینه ی این دگرگونی ها را فراهم ساختند، می توان بدین گونه برشمرد: رشد زمین های کشاورزی به زیان چراگاه ها، گسترش یا پیدایش مراکز شهری علیرغم همه ی فراز و نشیب ها و بغرنجی ها، لایه بندی هر چه بیشتر توده های شهری همزمان با رشد بخش های بازرگانی و مالی و پیشه وری، پیدایش و رشد پر نوسان روابط پیش-سرمایه داری و سرمایه داری، و نیز بازسازی دیوان سالاری "اسلامی" و انطباق آن بر شرایط نوین. عثمانیان، خلافت عباسی را زیر پرچم مذهب سنی زنده ساختند و "خلیفه الخلفا گری" را مرسوم نمودند، قزلباشان صفوی درفش خلافت شیعه را برافراشتند، و "صدرگرایی" و "ملاباشی گری" را با "سلطنت گرایی" درهم آمیختند. بازخوانی روایات کهنه در باختر آسیا که بیشتر به نیازهای جامعه فنودالی و حتی پیش-فنودالی پاسخ می داد، در زمانی صورت می گرفت که اروپا می رفت تا به زمامداری کلیسای کاتولیک پایان دهد، علوم انسانی را دگرگون سازد، و با ورود به "عصر خرد"، رنسانس علمی-فرهنگی باختر را بیاغازد.

خلافت های نوین در ایران و آناتولی، بیش از آن که ابزاری شوند در دست زمینداران و بازرگانان و پیشه وران و دیوانیان برای ورود به برشی نوین، وسیله ای گشتند در دست سلطان ها و والی های ایلیخان-خوی برای دستیابی به مشروعیت در پهنه ی پهنای زمامداری. در ساماندهی به این خلافت ها، دیوانیانی که جان و مالشان در معرض خطر همیشگی قرار داشت، نقش بسزایی بازی کردند. تنها در سال های نخست سلطنت صفوی، چند وکیل و دیوان سالار بالاجایگاه به دست قزلباشان کشته شدند. این دیوانیان بیشتر از ایرانیان زمینداری برگزیده می شدند که تبار در تبار آزمون داشته، و حتی برای چند دودمان به خدمت درآمده بودند. مستوفیان ایرانی کمتر به رهبری دستگاه نظامی راه می یافتند.

پادشاهی صفوی، هم چون حکومت عثمانی، نمادی بود از "همبستگی" یا سازش مرحله ای میان دو گروه پرتوان و تاثیرگذار در باختر آسیا، همانا کوچندگان و آرمندگان. این "همبستگی" از همان آغاز، پرتنش و دشوار می نمود. پاره ای از خاورشناسان، از آن میان مینورسکی، به "بخشی" از واقعیت نگریسته اند، آن گاه که دشواری این همبستگی را، با آمیختن "روغن و آب" سنجش نموده اند، و نه با آمیختن "شیر و شکر". شاردن نیز به همین دشواری، حتی چند دهه پس از بنیان گذاری و شکل گیری دیوان سالاری صفوی نگریسته است، وقتی پیرامون کوچندگان فلات ایران می نویسد، آنان "جدا می زیستند و با همسایگان آمیزش نمی کردند"

این دو گروه اجتماعی، دو شیوه ی گونه گون زمامداری را نمایندگی می کردند. آرمندگان بیشتر خواستار یک دیوان سالاری (بوروکراتیسم دولتی) متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار اشرافی-ساتراپی بودند که در آن، شاه به مثابه ی نماینده ی آنان مالک بخش چشمگیری از منابع مالی و تنظیم کننده ی برجسته ترین شالوده های اقتصادی-اجتماعی باشد. در این سامانه، دستگاه دینی به مثابه ی بخشی از بوروکراتیسم دولتی، تابع زمامداری اشرافی-ساتراپی بود.

این شیوه ی زمامداری اگرچه به بهره کشی از تولیدکنندگان اجتماعی و ایجاد انحصارهای بازرگانی و مالی و تولیدی می انجامید، ولی رشد نیروهای مولده را شتاب می بخشید و زمینه را برای ورود به "عصر نوین" فراهم می کرد. نمایی "کمرنگ" از این دیوان سالاری، در برش زمامداری شاه عباس آشکار شد.

کوچندگان، گونه ای از "دیوان سالاری" نیمه متمرکز و سازمان گریز و کمابیش تنوکراتیک (دین سالار) اشرافی-عشیره ای را جست و جو می کردند که در آن سلطان یا شاه یا خلیفه و جانشین پیامبر و امام، به مثابه ی "نماینده ی مشروع" آنان، تنها بر بخشی کوچکی از منابع مالی و شالوده های اقتصادی-اجتماعی نظارت داشته باشد.

با در پیش گرفتن این "دیوان-ایل سالاری"، سیستم ملوک الطوائفی کمابیش پابرجای می ماند و شمار یکان های اقتصادی خودگردان غیردینی و دینی افزوده می شد. در این سامانه، زمامدارانی که ناتوان در اداره ی امور کشور بودند، برای جلوگیری از شورش های مردمی به تندروری های آیینی روی می آوردند. میان بهره گیری از قدرت شمشیر و استفاده از نفوذ آیین، رابطه ای تنگاتنگ و دو سویه بود. کند شدن شمشیر کوچ نشینان، اغلب تند شدن افیون "صدرها" و "ملاباشی ها" را در پی داشت.

این شیوه زمامداری، به بهره کشی بی رحمانه از تولیدکنندگان اجتماعی می انجامید، ثبات اجتماعی-اقتصادی را به خطر می انداخت، دگرگونی های علمی-فرهنگی را به بند می کشید، توان دولت مرکزی را می کاست، کشور را در برابر نیروهای خارجی آسیب پذیر می کرد، و در بخش کشاورزی، و خاصه در بخش های پیشه وری و کارگاهی-کارخانه ای و بازرگانی و مالی، از شتاب رشد می کاست. نمایی از این زمامداری، تنها بیست سال پس از بنیان گذاری دودمان صفوی، و در سال های نخستین حکومت تهماسب پدیدار شد که در آن عملاً "ده سال قزلباشان حاکم بودند". در این برش، دیوان سالاری نیمه تثبیت شده ی صفوی، آسیب های فراوان دید.

شیوه ی گشودن سرزمین ها

در آستان سده ی پانزده میلادی و همزمان با افزایش شمار یکجانشینان، هنوز کوچندگان پرشماری در فلات ایران زندگی می کردند که از توان نظامی-اقتصادی بالایی برخوردار بودند. دو سوم تا نیمی از جمعیت ایران را در آن گاه کوچندگان تشکیل می

دادند. افزون بر آن، مهاجرت کوچ نشینان تازه به ایران از مرزهای باختری، به کوچندگان فلات ایران توان باز هم بیشتری بخشید. این کوچندگان که هسته ی مرکزی قزلباشان را تشکیل می دادند، از شام و میان رودان و خاور آناتولی رهسپار ایران بودند. بخشی از این کوچندگان که در حقیقت ریشه در مهاجران پیشین آسیای میانه داشتند، در دوره ی سلجوقی و مغول با ترفند دیوان سالاران ایرانی، برای "مبارزه با کافران" به آناتولی رانده شده بودند.

پس از بنیان گذاری خلافت صفوی، سهم کوچندگان از مناطق گشوده شده ی ایران، متفاوت بود. ترکمن های استاجلو که از شام و آناتولی می آمدند، آذربایجان و بخشی از عراق عجم و کرمان را تصاحب کردند و بر پایتخت چیرگی یافتند. دیگر قزلباشان، این مناطق را به عنوان غنیمت دانی مالک شدند: قزلباشان روملو از سیواس آناتولی، صاحب شیروان، قزلباشان شاملو از شام، دارنده ی خراسان، قزلباشان تکلو از جنوب آناتولی، مالک همدان و بخشی از عراق عجم، قزلباشان ذوالقدر از البستان جیحان و فرات، صاحب فارس، قزلباشان افشار دارنده ی کهگیلویه و خوزستان، و قزلباشان ماسالو تیول دار بغداد و ایل های کوچک آق قویونلو. تیره های شاملو و استاجلو و روملو که از پشتیبانان جدی تر صفویان بودند، همگی از سوریه و آناتولی به ایران کوچیده بودند. این شیوه ی پخش سرزمین های گشوده شده، با شیوه ی امویان همسانی هایی داشت.

در میان قزلباش صفوی، افزون بر کوچندگان مهاجر، ایرانیانی نیز وجود داشتند که به سمت های بالایی دست یافتند، ولی شمار آنان کم بود. پیش از توان گیری قزلباشان، کوچندگان آق قویونلو بر بخش هایی از ایران فرمان می رانند. الوند شاهزاده ی آق قویونلو، مالک آذربایجان و اران و مغان و دیاربکر، و مراد شاهزاده ی دیگر، تیول دار عراق عجم و کرمان و فارس بود. کوچیدن قزلباش های آناتولی و شام و میان رودان به ایران، بیشتر بدان جهت بود که اشرافیت نظامی-ترکی عثمانی در باختر ایران شکل گرفته بود و جایگاه مناسبی برای آنان در دسترس نبود. انگیزه دیگر آن، باز می گشت به دشوار شدن راه زمینی بازرگانی اروپا به آسیا پس از چیرگی عثمانیان بر آناتولی و بخشی از جنوب خاوری اروپا. با این پیروزی، امپراطوری سیصد ساله ی ونیزی ها و انحصار بازرگانی آنان با خاور، به خطر افتاد. برآیند این دگرگونی، نزدیکی بازرگانان مدیترانه ی باختری به همسایگان خاوری عثمانی بود. ائتلاف میان اروپاییان و ترکمن های خاور آناتولی بر علیه عثمانی، پیش از شاه اسماعیل و در دوره ی اوزن حسن شکل گرفته بود. سنای نیز در آن دوره، اتحاد با قزلباشان را به تصویب رساند. با ازدواج دختر اوزن حسن با جنید پدر بزرگ شاه اسماعیل، "طریقت اردبیل" نظامی شد، و قزلباشان توانستند گام به گام دولت نسبتا توانمندی در مرزهای خاوری عثمانی ایجاد کنند. رقابت های سخت بازرگانی بر سر بازارهای باختر آسیا، از همان آغاز با تندروی های دینی، و سنی و شیعه و "کافر" کشی همراه بود. در این میان، لشکرکشی های میان دو همسایه ی صفوی و عثمانی نزدیک به صد سال به درازا انجامید، اما "جنگ بازرگانی" میان دو خلافت دیوان-ایل سالار که عملا به سود بازرگانان تازه نفس اروپایی بود، دویست ساله شد.

"نیروی سوم"، پاسدار خلافت

توان بالای اقتصادی-اجتماعی کوچندگان که در درازای چند سده به دست آمده بود، برآیند عوامل گوناگونی بود مانند: آسیب های پیاپی به سیستم آبیاری و تولید کشاورزی، کاهش کلی جمعیت در ایران، گریز کشاورزان از روستاها به شهرها و خارج از کشور و حتی به کوهستان ها، گسترش چراگاه ها به زیان زمین های کشاورزی، کاهش زمین های دولتی، افزایش اقطاع ها و سیورغال ها، رشد موقوفه های دینی و غیردینی، وجود ناامنی در شهرها و روستاها، چپاول پیاپی تولید کنندگان اقتصادی، کاهش شمار زمینداران ایرانی، و افزایش تعداد زمینداران نائزموده ی مهاجر.

در دوران صفوی از آن جا که نمایندگان کوچندگان در دستگاه سلطنتی و نظامی و محلی وزنه ی سنگینی به حساب می آمدند، می توانستند نمایندگان آرمندگان را زیر فشار زیادی قرار دهند. در آغاز دوران صفوی، از مجموع هشتاد و نه والی مناطق گوناگون ایران، هفتاد و چهار والی از قزلباشان مهاجر بودند. کوچندگان یا کوچنده-آرمندگان (کوچدگانی که از کوچ نشینی بریده و یکجانشین شده بودند) برای کاهش نفوذ رقیبان دیوان سالار، نه تنها از قزلباشان، بلکه از غلام ها، و گاه مهاجران نیز هر چه بیشتر بهره می گرفتند.

صفویان برای تثبیت خلافت خویش، بیشتر در همان گذاری گام نهادند که عباسیان پیش از آنان برگزیده بودند. اگر خلیفه های عباسی، عرب ها و ایرانی ها را کنار گذاشته و به غلام های ترک روی آوردند، سلطان های صفوی، بنیان گذاران اصلی خلافت، همانا قزلباش ها و ایرانی ها را از پاره ای از گلوگاه های نظامی و اقتصادی و سیاسی برکنار کرده، و بردگان گرجی و کرکیس، و یا مهاجران ارمنی و شامی و بحرینی را، به عنوان "نیروی سوم" جانشین شان ساختند. این پیرویه از دوره ی شاه تهماسب با آوردن سی هزار غلام گرجی به ایران آغاز شد، و با زمامداری شاه عباس و رشد خالصجات که به زیان تیول داران قزلباش بود، شتاب بیشتری یافت.

پس از سرکوب یا آرام سازی قزلباشان، که در جریان آن به گفته ی شاردن "طبقه ای موقتا نابود شد"، شمار زیادی از ولایت ها به دست غلامان گرجی افتاد، یک پنجم مناصب عالی و تشکیلاتی به آنان داده شد، داروگی اصفهان همواره به آنان واگذار گردید، و گارد محافظ شاهان صفوی نیز از میان گرجیان برگزیده شد. (گارد محافظ قاجارها نیز که شاهانش با افتخار "شمشیر صفوی" به کمر می بستند و بر خلاف نادرشاه، "ملاباشی" ها را برای دستیابی به مشروعیت خود توان دادند، نه از سربازان ایرانی، بلکه از چهار هزار سرباز گرجی تشکیل می شد)

به کارگیری مهاجران و غلامان، تنها بخش های سپاهی و اداری را دربر نمی گرفت، بلکه نهادهای اقتصادی و دینی را نیز شامل می شد. داد و ستد ابریشم، پردرآمدترین بخش بازرگانی برون مرزی، به مهاجران ارمنی، و در کنار آنان، به بازرگانان پرتغالی و هلندی و بویژه انگلیسی واگذار گردید. بهره گیری از "نیروی سوم"، دستگاه دینی را نیز دربر گرفت. آوردن شیعیان از بخش های شیعه نشین شام از دوران شاه اسماعیل آغاز شد، و در دوره ی تهماسب و پس از او، با نوساناتی ادامه یافت. پیامد استفاده از "نیروی سوم" بدین گونه بود: گرجی ها که در دستگاه نظامی-اداری جاسازی شده و بیشتر با رقیبان توانمند قزلباش کشاکش داشتند، در جامعه ی ایران حل شدند، ارمنی ها که در بخش بازرگانی با تاجران توانمندی چون شاهان و اروپاییان در نبرد بودند، ناتوان ماندند، ولی شیعیان وارداتی شام و بحرین، همانند همتهای موقوفه دار ایرانی خود، نه تنها از توان اقتصادی-سیاسی، بلکه از نفوذ فرهنگی-اجتماعی بالایی برخوردار شدند.

بیهوده نبود که نادر، شب پیش از پذیرش تاج شاهی، ناچار شد "ملاباشی" بزرگ را که هنوز از صفویان پشتیبانی می کرد، "به دار فانی" رهسپار کند. "ملاباشی" های هم تبار او اما، تنها یک سال پس از تصویب "رقیبات نادری" که برای مصادره ی موقوفه ها تهیه شده بود، با ترفند او را از سر راه برداشتند، و پس از مرگش مدت کوتاهی بر تخت او نشستند.

"شیوه"ی زمامداری از راه "نیروی سوم"، در هندوستان نیز کمابیش از سوی مغولان گورکانی پیاده می شد، تنها با رنگی غیرمذهبی. در دربار هند، ایرانیان یا "امیران خراسانی" بودند که از سوی مغولان مورد استفاده قرار می گرفتند. همین امیران بودند که هنگام یورش نادر به هند، خطری بالقوه برای دربار مغولان به حساب می آمدند. بخشی از همین شگردها را انگلستان در دوره ی استعمار کلاسیک، نه تنها در هندوستان، بلکه در کشورهای نفت خیز خاورمیانه، و از آن میان در جنوب ایران به کار گرفت.

این بخش از پژوهش را با رویکردهای نادری که امروز نیز از اهمیت برخوردارند، به پایان می رسانیم:  
"نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و از آنها می پرسد که درآمدهای سرشار موقوفات چگونه به مصرف می رسد. آنها اظهار می دارند که این درآمدها به مصرف موجب روحانیون، نگهداری مدارس و مساجد متعدد می رسد. مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است. نادر پاسخ می دهد که به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی شود، زیرا پنجاه سال است که مملکت رو به زوال می رود." نادر همزمان با مصادره ی بخش بزرگی از موقوفات اعلام کرد: "اگر مردم به خدمتگزاران دین احتیاج دارند، باید آنها را به حساب خود نگاهداری کنند." (و امروز افزون بر موقوفه ها، درآمدهای هنگفت نفتی و گازی مردم اند که "به مصرف موجب روحانیون"، و همتهای بازاری-سپاهی آنان می رسند)

برای جلوگیری از تکرار ترفندهایی که به شکست اصلاحات نادری انجامید، می بایست از "تقیه" گویی و "که بر که" گرای پرهیز کرد، و کار "روشنگرانه" و "خرافه ستیزانه" را هزار هزار چندان نمود.

## صفویان، تراژدی عباسیان (بخش دوم)

از کتاب "ایران در آستان پنجمین برش تاریخی"

"احساس ضد تصوف دوره ی صفویان در شکل رسمی خود، پس از شاه عباس اول چیزی نبود جز بازگشت به دیدگاه اصلی شیعه اثنی عشری که بطور سنتی در مقابل تجربه عرفانی قرار داشت. اهمیت تصوف در تکوین مذهب در سده ی پانزدهم، در ارزش «کارکردی و جانشینی» آن نهفته بود. اشکال مذهبی خاصی که در نهضت تصوف متکامل شده بود، با تنه ای از شیعه ی مخالف و بدعت گذار پیوند خورد، و سپس به روحانیت رسمی دوره ی صفوی منتقل گشت، ولی در این انتقال، قدرت و توان انقلابی خود را از دست داد ... هنگامی که طبقه ی مذهبی دوازده امامی با تشکیلات فقهی خود، و سلسله مراتبی که دقیق تر از هر بخش و فرقه ی دیگر اسلامی بود، تثبیت شد، به آن «عناصر خارج از تشکیلات» که «مخاطرات» تمرکز قدرت در دو ساخت سیاسی و مذهبی را «به جان خریده بود، حق زندگی!!!» داد." (افزوده ی نگارنده: شبیه آن چیزی که "اصلاح طلبان و پراگماتیست ها" و دستیاران برون مرزی شان پس از سی سال سرکوب "دگراندیشان"، خواستار آند، همانا دادن "حق زندگی" به "غیرخودی ها"، همراه با پذیرش "مخاطرات" در جمهوری "غیرولایی" ولی "اسلامی")  
ب. س. امورتی، مذهب در دوره صفوی

گرایش به مذهب شیعه را که تنها چندی با تصوف همراه شد، و به منزله ی پایه ی معنوی خلافت صفوی شناخته شده است، می توان از چند زاویه به ارزیابی سپرد.

نخست اینکه، گرایش آریستوکراسی ایرانی-خاوری به مذهب رسمی-دیوانی به مثابه ی ابزاری برای آرام سازی توده ها، دفاع از مرزهای پادشاهی، و پاسداری از منافع زمینداران بزرگ، از دودمان ساسانی و با گسترش توان موبدان زرتشتی در ساختار زمامداری، بویژه پس از پشتیبانی امپراتوری روم از آئین مسیحیت، کمابیش آغاز شده بود. (اگر چه در آن زمان زمینه ی چندان برای رشد نیافت و پس از دوره ی کوتاهی -150 سال از 430 سال زمامداری ساسانی- دوباره به مدارای دینی پیشین روی آورده شد)

این گرایش کم رنگ، با چیرگی عرب ها بر ایران و پذیرش اسلام سنی از سوی بخشی از زمینداران بزرگ، و رونق شاخه ی شیعه در بخشی از لایه های پائین اجتماعی، مانند کشاورزان و پیشه وران و چادر نشینان بی چیز، وارد مرحله ی نوینی شد. با پیدایش حکومت های محلی ایرانی چون طاهریان و سامانیان و آل بویه، و پشتیبانی اسمی آنان از خلیفه های عباسی به منزله ی نمایندگان "خلافت اسلامی"، از ابزار دین برای تثبیت موقعیت فئودال ها به شیوه ی ظریفی بهره برداری گردید. این "دولت در دولت" های فئودالی، از یک سو با به رسمیت شناساندن خود از جانب خلیفه ها، گاه با شمشیر و گاه با کرنش، اعتبار دینی به دست می آوردند، و از دیگر سو با عوامفریبی، پیوند خود با کشاورزان و پیشه وران و بازرگانان کوچک را بهبود می بخشیدند.

دولت آل بویه نیز که از شمال ایران و گیلان (همانجا که فرقه ی صفوی به رهبری شیخ تاج الدین زاهد گیلانی آموزگار شیخ صفی الدین صفوی و جد شاه اسماعیل صفوی شکل گرفت و گسترش یافت) برخاسته بود، و گرایش های تمرکزگرای دوران ساسانی را بازتاب می داد، کمابیش گرایشی به شیعیان داشت (اگرچه از قزلباشان متعصب صفوی فاصله ی زیادی داشت و بیشتر مدارای دینی را برگزیده بود). پاره ای از رسوم این شاخه ی مذهبی که هنوز هم در ایران گسترده است، مانند مراسم عاشورا، ریشه در این دوران دارد. به دیگر سخن، زمامداری تمرکزگرای ایرانی پس از اسلام، در پاره ای از دوره های تاریخی با گرایش به مذهب، البته با درون مایه ی ضد بیگانه، تا حدی در پیوند بوده است. تلاش دوباره ی ایرانیان برای دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی پس از سرنگونی حکومت های محلی ایرانی، نمی توانست خود را از این "خلفیه گرای" رها سازد. بدین گونه از شیوه ی کهنسال مدارای دینی یا گونه ی ایرانی سکولاریسم اشرافی-ساتراپی، فاصله گرفته شد.

دوم اینکه، پادشاهی صفوی که گویا برای نخستین بار در تاریخ ایران بر پایه ی دین به وجود آمد و بنیانگذار آن يك خاندان روحانی بود، در آغاز، مبارزه های درازگاه توده ها برای استقلال را که به شکست انجامیده بود، تجلی می داد. با سازش موقت میان آرمندگان و کوچندگان در فلات ایران، و نیز بازتاب پاره ای از خواسته های مردم در جنبش صفوی، دولت نوین از پشتیبانی زمینداران و نیز لایه های پایین اجتماعی، خاصه در بخش هایی از ایران برخوردار گردید.

در این برش، شاهان صفوی در جامعه کمابیش پایگاه داشتند، و بخشی از مردم، آنان را "مرشد کامل" می خواندند. گروهی از توده ها در اجرای دستورهایشان فداکاری می کردند و از جمله به کمک همین مریدان و هواداران بود که سپاهیان ایران در برابر همسایگان توانمند خود، حکومت های عثمانی و ازبک، استواری از خود نشان دادند و در دفاع از مرزها به پیروزی هایی

نیز دست یافتند. با این وجود در آغاز کار صفویان نیز، همگامی خان های عشایر و زمینداران بزرگ و بازرگانان بزرگ با توده های مردم، و پشتیبانی آنان از خواست های لایه های پایین اجتماعی، ریاکارانه بود، و بسته به نیاز آنان به توده ها، کاهش یا افزایش می یافت. این روند بدانجا انجامید که خلافت صفوی که خود از خاتقاه ها زاده شد، پس از استوار کردن پایه های خود، به سرکوب آنان پرداخت و برای از میان برداشتن شان تلاش بسیار نمود و به پیروزی هایی نیز دست یافت. سوم اینکه، تهدیدهای همیشگی همسایگان توانمند ایران، دولت عثمانی در باختر و حکومت شیعیانی در خاور که هر دو سنی بودند، بر گرایش های مذهبی شاهان و بر چگونگی برخورد آنان با مذهب شیعه تأثیر می گذاشتند. صفویان از همان آغاز به منظور جلوگیری از نفوذ رقیبان و تثبیت موقعیت در پهنه ی زمامداری، به تحمیل خشن مذهب شیعه روی آوردند. بویژه در آناتولی خاوری و مرکزی، صفویان دارای نفوذی بودند و حتی گاه رهبری ایدئولوژیک را دست داشتند. بی دلیل نبود که هم ترکان عثمانی به شدت از گسترش مذهب شیعه جلوگیری کردند و در یورش های خود به شیعیان آناتولی، نزدیک به چهل هزار شیعه را از دم شمشیر گذراندند، و هم ازبکان سنی که از بازماندگان مغول در آسیای میانه بودند، برای جلوگیری از گسترش مذهب شیعه در آسیای میانه به شدت می تاخندند. به دیگر سخن، مذهب، چه شیعه و چه سنی، بیشتر ابزاری بود در دست کوچندگان برای مشروعیت بخشیدن به کشتار مخالفان و گسترش پهنه ی خلافت های عثمانی و صفوی.

### سرکوب "بد دینان"

بازتاب منفی پیدایش دولت مذهبی در ایران و دوری از شیوه ی کهنسال مدارای دینی، تعقیب و کشتار سنیان و "غلات" بود به طور گسترده. به گونه ای که در هر جانی دودمان صفوی استوار می شد، اغلب گروه های "بد دین" مورد پیگرد و سرکوب و کشتار قرار می گرفتند. در پیامد آن، روحانیون توانمند شیعه در دو سده ی زمامداری، هر دگراندیشی را به بند کشیدند و چراغ روشن فرهنگ ایرانی را، که در دوران حکومت های محلی طاهریان و سامانیان و بوییان و صفاریان به اوج تابش خود رسیده بود، و در دوران سخت و خشونت بار چادرنشینان خاوری هنوز از آن اشعه های امیدبخشی می تابید، با تنگ نگرایی های خشک مذهبی کم کم خاموش نمودند. در این برش فعالیت فکری و فرهیختگی دچار کساد شد، به رشد هنری بویژه شعر و حکمت و زبان، و به طور کلی زندگی فرهنگی-علمی ایران آسیب های جدی وارد آمد. بیهوده نیست که ا. گ. براون خاطر نشان می کند، که در این برش، دانشمندان و فرهیختگان "از دست علمای متعصب آزار" فراوان دیدند و به دلیل دیدگاه های انتقادی خود، با مشکلات و گرفتاری های زیادی روبرو گردیدند. بخش بزرگی از آنان به هندوستان پناه آوردند و در رشد فرهنگ و زبان فارسی در این کشور سهم بسزا داشتند.

با این پیش زمینه ها، از آغاز دوران صفوی، از میان بردن و فراری دادن و منفعل کردن دگراندیشان و فرهیختگان در دستور کار بود، و بدین گونه از خیزش اندیشه ها که پیش زمینه ی دگرگونی های ژرف اجتماعی-اقتصادی است، نشانی دیده نشد. به جای نوزایی علمی-فرهنگی، خرافات گسترش یافت، چه در میان بالایی ها و چه در میان پایینی ها.

یک "عامل کمپانی مسکوی" درباره ی باورهای توده ها در این برش می نویسد: "مردم سخت گرفتار خرافاتند و معتقد به تفال و جادو و جنبل، و تصور می کنند که با توسل به دعا در مسجد به شفای عاجل خواهند رسید و یا به دردهایشان درمانی پیدا خواهد شد." شاردن نیز در "سفرنامه ی اصفهان"، پیرامون میزان تاثیرگذاری "ملاها" و "وعاظ" که از پشتیبانی دولت صفوی برخوردار بودند، گزارش روشنگرانه ای می دهد:

"در سال 1645 مسیحی در این قبرستان (گورستان جماله در اصفهان) در گوشه ی قبر کهنه، زمین را می کندند، سنگ قبری یافت شد که نام شیخ ابوالفتح روی آن نقش بود. همه گمان کردند که این سنگ متعلق به شیخ ابوالفتح رازی است که تفسیر قرآن را به فارسی نوشته و نزد عموم مقدس است. به سرعت مسجدی در آن جا بنا کرده، قبری نیز در محلی که سنگ پیدا شده بود، ساختند. مردم نیز با تقدیم نذور و هدایا آن جا را مزین کردند، اما به زودی این دستگاه برجیده شد، زیرا در این زمان ملایی که من او را دیده ام و نام او «میرلوحی» است و یکی از وعاظ مشهور، و گاهی در میدان ها و عظم می کند، بنای مخالفت را با این کار گذارد و شروع کرده به وسیله ی تواریخ و روایات ثابت کند که شیخ ابوالفتح رازی حقیقی در ری مدفون و این ابوالفتح، سنی و یا یک ترک کافر است که دشمن ائمه بوده است. او چنان مردم را به این کلام معتقد ساخت، که روزی پس از پایان و عظم بیش از هزار نفر به مسجد و مقبره ریخته، اثاثه آن جا را به غارت برده و بنا را هم ریشه کن کردند. من حتی این مکان را دیدم که تبدیل به مستراح و مزبله شده بود. از این جا می توان قضاوت کرد که جامعه روحانیت اسلام چقدر از کلیسای روم از نظر قدرت و دوراندیشی دور است. زیرا کلیسای روم اجازه نمی دهد که مردم در شعائر مذهبی و امور مربوط به آن دخالت کنند."

میزان نفوذ ملاها در میان مردم، حتی در اوج قدرت شاهان صفوی، چشمگیر بود. شاردن پیرامون "تسلیم شاه عباس کبیر" به هیجانات دینی مردم می نویسد:

"نزدیک دروازه عباسی کاخ زینب بیگم، دختر شاه تهماسب و عمه شاه عباس کبیر است. این زن، بسیار زیبا، و شاه عباس کبیر عاشق شیدا و دلخسته او بود و می خواست با او ازدواج کند. چندین ملا و مخصوصاً یکی از معاریف ایشان موسوم به میرباقر، به این کار فتوا دادند. ملایان دیگر که عده ایشان انبوه بود، از این عمل ناشایست و غیرمشروع متنفر شده، روزی جمع شدند، بعضی با شمشیر و برخی با چوب و عده ای با سلاح های دیگر مسلح شده، فریادکنان به درسرای سلطنتی حاضر و دادخواهی کردند. مردم در سختی ها و ظلم های فاحش، به این قسم داد خود می ستاندند. شاه عباس دم در حاضر شده، پرسید چه می خواهید؟ جواب دادند: «ما سر یک سگ، یک نفر کافر، یک نفر مرتد که نام او میرباقر است، و برخلاف قول خدا و قرآن و رسول رای داده است، می خواهیم. او بدعت در دین گزارده که فتوای وصلت شاه با عمه خویش داده است. این گناه کبیره و نفرت انگیزی است که حتی در مخیله هیچ کافری نمی گنجد.» شاه عباس تسلیم هیجانات ایشان شده و هرگز با عمه خویش که عشقی سوزان به او داشت، وصلت نکرد." و شاردن به ناله می افزاید: "این ملاها از مذهب مسیح اطلاع صحیحی ندارند... در رم این قدر مردم دقیق و وسواسی نیستند"

### افزایش تنش های درونی

بازسازی خلافت و گسترش خرافات در فلات ایران در زمانی صورت می گرفت که زمینه های عینی برای پایان دادن به نظام ملوک الطوائفی و ورود به عصر نوین بازرگانی از راه های دریایی، داد و ستدهای غیر پایاپای و پولی، کشت محصولات

کشاورزی برای بازار خارجی، و تولید انبوه کارگاهی-کارخانه ای برای بازارهای درون و برون مرزی، آرام آرام فراهم می شد: هم با گسترش زمین های کشاورزی (بویژه در استان های شمالی و قفقاز)، هم با رشد یا پیدایش شهرها با مراکز تولیدی-بازرگانی، هم با دامنه گرفتن باورهای چندگانه از "الحاد" گرفته تا گرایش های دینی "اصلاح" شده، و هم افزایش داد و ستدهای فنی و علمی و فرهنگی با همسایگان، حتی با اروپاییان.

سلطان های صفوی و از آن میان شاه عباس، می کوشیدند با یاری گرفتن از "شمشیر" قزلباش ها و شاهسون ها و گرجی ها، و "ترفندهای" صدرها و ملاباشی ها، بر این دگردیدی ها و نوزایی های اجتماعی نقطه ی پایان بگذارند، و به گمان خود، "ارتداد از صراط مستقیم دین را که در عصر ملوک الطوائفی و ایلاتی (یا ایلخانی) بسیار رواج داشت"، خاتمه دهند. بازسازی خلافت ها در باختر آسیا و چیرگی کوچندگان و دین سالاران بر نهادهای زمامداری، اگر چه در پاره ای زمینه ها جوامع باختر آسیا را به پیش راند، در ابعاد تاریخی اما روند رشد آن را کند نمود: چه در زمینه های اقتصادی-اجتماعی، و چه در پهنه های علمی-فرهنگی.

در کوران درگیری های پیاپی میان کوچندگان و آرمندگان در ولایت ها، یا در پی درگیری های دسته بندی های تازه ی دینی و غیردینی در شهرها و روستاها، و نیز در جریان جنگ های میان کوچندگان برای به دست آوردن سهم بیشتر، به دفعات زمین های کشاورزی و سیستم های آبیاری و یکان های اقتصادی شهری و روستایی آسیب دیدند. برای نمونه جنگ میان اتحادیه ی تکلو-رملو بر علیه قزلباشان استاجلو، که برای چیرگی بر خلافت صفوی جریان داشت، ده سال ویرانی و خرابی به بار آورد.

در این کشاکش ها، مناطق مرزی بیش از مناطق مرکزی آسیب ها دیدند. چرا که نه تنها در معرض یورش رقیبان داخلی، بلکه در تیررس حمله ی همسایگان قرار داشتند. برای نمونه تبریز که پایتخت سه مهاجر کوچ نشین آق قویونلو و قره قویونلو و قزلباش بود، در کوران درگیری های مرزی پیاپی دست به دست و ویران می شد. پس از استقرار صفویان، غروب این شهر مهم اقتصادی-بازرگانی که در دوره ی ایلخانان از مراکز مهم ایران بشمار می آمد، آغازید.

در سال های نخست روی کار آمدن قزلباشان، تبریز شاهد "سی سال نفرت" میان حیدری ها و نعمتی ها بود. در پی جنگ های خونین در سال های نخست زمامداری قزلباشان، شمار شهرنشینان کلا کم شده بود. برای نمونه جمعیت شهر بزرگ تبریز به هشتاد هزار تن کاهش یافت. در هرمز هم، تنها پنجاه هزار تن می زیستند. در دیگر شهرها نیز میانگین جمعیت میان پانزده تا بیست هزار نفر بود. بویژه فرار پیشه وران ورزیده و یا کوچ اجباری آنان، به رشد اقتصادی-اجتماعی آسیب می رساند. تنها در دوره ی سلطان سلیم عثمانی، و پس از شکست چالدران، صدها فلزکار تبریزی به استانبول رانده شدند. مهاجرت اجباری پیشه وران ورزیده، در کنار تحریم های آشکار و ناآشکار صادرات فلزات به ایران از سوی عثمانیان و اروپاییان، که تقریباً تا پایان دوره ی صفوی پی گرفته شد، یکی از راهبندهای رشد کارگاه های پیشه وری در ایران بود.

حتی پس از اصلاحات شاه عباس و چیرگی کوتاه گاه آرمندگان بر کوچندگان، در پایتخت تازه که به گفته ی شاردن جمعیت اش با پرجمعیت ترین شهر اروپا یا لندن برابری می کرد، نیمی از مردم اصفهان به نعمتی ها، و نیمی به حیدری ها گرویده بودند و با هم ناسازگاری داشتند. گسترش ایدئولوژی های فئودالی سده های میانه، آن هم در دوران نوزایی اقتصادی-اجتماعی باختر آسیا و رشد مناسبات پیش-سرمایه داری، ثبات اجتماعی را به خطر می انداخت و نیروهای مولده را به بند می کشید. تأثیرات منفی بازسازی خلافت عباسی، بویژه بر زندگی شهری ایران که خود با دشواری های دوران گذار از فرهنگ کوچنده به آرمنده روبرو بود، بسیار ژرف و درازگاه بود. حتی بیش از صد سال پس از فروپاشی دودمان صفوی، جان ملکم دربارہ ی تنش های زندگی شهری در ایران می نویسد:

"چند دستگی های شهرهای بزرگ به صورت محلات حیدری و نعمتی، که مولفی آن را به شاه عباس صفوی نسبت می دهد، هنوز هم وجود دارد و مانند گذشته دشمنی هایی را برمی انگیزد. همیشه میان این دو دسته، حسادت وجود دارد، و در سه روز آخر ماه محرم با شدت و خشونت به یکدیگر حمله می کنند. اگر دسته ای مسجدی را آذین بندی کند، دسته ی دیگر، اگر بتواند آن را کنده و بیرق ها و یادبودهای آن ها را نابود می کند. اگر آن ها مخالفان خود را از خانه و کاشانه شان بیرون کنند، بر در خانه هایشان شکل تبری کوچک را به نشانه ی پیروزی نصب می کنند. این نزاع ها اغلب بسیار جدی است و خیلی از مردم جان خود را از دست می دهند."

### صفویان، تراژدی عباسیان (بخش سوم)

از کتاب "ایران در آستان پنجمین برش تاریخی"

"در ایران شخصی سلطنت می کند که نسبت به اتباعش هیچگونه نفوذی ندارد و تابع اوامر آن هاست، و اطمینان دارم که نه تنها در میان سلاطین، بلکه در میان عوام الناس هم چنین احمقی پیدا نمی شود. به این علت خود هیچوقت کاری انجام نمی دهد، بلکه آن را به عهده ی اعتمادالدوله وا می گذارد. شخصی که از او هم بی شعورتر است. مع الوصف این مرد چنان محبوبیتی به دست آورده که هر کاری می کند، و هر حرفی که می زند، مورد قبول شاه واقع می شود."

وولینسکی فرستاده ی ویژه روس دربارہ ی سلطان حسین، واپسین شاه صفوی

زمامداری واپس گرایان و تندروان دینی در سده های پانزده و شانزده میلادی، پیامدهای ناگواری داشت. پیدایش خلافت های سنی و شیعه ی رقیب در باختر آسیا، افزون بر تندتر کردن تنش های درونی، به تنش های منطقه ای دامن زد. (افزوده ی نگارنده: شوربختانه امروز نیز پس از چند سده، "خلافت های نوین اسلامی" با تکیه به نظامیان و بازاریان، در ایران و آناتولی بازسازی شده اند) این رویکردها، همگرایی های منطقه ای را به خطر انداختند، داد و ستدهای بازرگانی و علمی و فرهنگی را با دشواری هایی روبرو کردند، و زمینه ی گسترش نفوذ بازرگانان اروپایی در باختر آسیا را فراهم نمودند.

یکی از انگیزه های رکود "جاده ی ابریشم" که در دوره ی چنگیز شکوفایی داشت، افزون بر کشف دماغه ی امید و رشد داد و ستد دریایی، با کشاکش های بی پایان و خونین میان صفوی ها و عثمانی ها و ازبک ها، در پیوند بود. اگرچه این درگیری ها بیشتر ریشه ی اقتصادی داشتند، ولی بخشی از آن باز می گشت به دسته بندی های دینی و تندروی های آیینی.

گسترش مذهب شیعه در ایران، تا حدودی همگرایی فرهنگی-دینی باختر آسیا را دچار اختلال کرد. پیش از صفویان و عثمانیان، شاهنشاهی های باختر آسیا، که نمایی بودند از بازارهای همگرایی منطقه ای، یا چون هخامنشیان و اشکانیان و مغولان مدارای دینی را پیشه می کردند، و یا می کوشیدند چون ساسانیان (در صد و پنجاه سال اول پادشاهی) و عباسیان، یک آیین رسمی را در پهنه ی زمامداری گسترش داده و جاسازی کنند. کشاکش میان کوچ نشینان آناتولی و ایران و آسیای میانه اما، راه زمینی

بازرگانی اروپا و ایران را از یک سو، و راه بازرگانی خاور دور و باختر آسیا را دیگر سو، با راهبندهایی روبرو ساخت. تنها راه بازرگانی که به آن آسیب بزرگی وارد نشد، راه زمینی ایران و هندوستان بود، که با نفوذ هر چه بیشتر انگلستان در هند، دیر یا زود در معرض خطر قرار داشت. برآیند این دگرگونی ها و کشاکش ها در باختر آسیا، روی آوری ایرانیان بود به اروپاییان برای رویایی با همسایگان توانمندی چون دولت عثمانی.

این فرایند نه تنها از دوران شاه اسماعیل، بلکه از دوره ی اسماعیلیان آشکار شده بود. چشم انداز تیره ی این کشمکش های بی پایان، که به منافع بازرگانان اروپایی خدمت می کرد، اسقف وینچستر به خوبی به تصویر کشیده بود. وی پس از شنیدن خبر ورود سفیر اسماعیلیان به انگلستان برای تقاضای کمک در برابر مغولان، گفته بود:

"بگذارید که این سگان یکدیگر را پاره کنند و نسل یکدیگر را براندازند."

بیهوده نبود که بوسبک سفیر اتریش در دربار سلطان سلیم عثمانی، در زمانی که ترکان به دیوار وین رسیده بودند، گفته بود، "در میان ما و نابودی، فقط ایرانیان قرار گرفته اند". جرج وستون نیز در این زمینه یادآور می شود، "امپراطوری صوفی در این زمان افساری به ترک ها زده و مانع شده که دنیای مسیحیت بیش از این محتمل زیان شود."

این رویکردها در زمانی رخ می داد که مرزهای آبی در جنوب، از سوی پرتغالی ها و انگلیسی ها و هلندی ها و فرانسوی ها، و راه های بازرگانی زمینی و دریایی در شمال، از سوی روس ها در معرض خطر روزافزون قرار داشت. صفویان علیرغم داشتن امکانات بالای مالی، بویژه در اواسط زمامداری، به ایجاد ناوگان دریایی توجهی نکردند، و عملاً شرایط را برای کنترل کامل اروپاییان بر مهم ترین راه های بازرگانی، فراهم ساختند. این در شرایطی بود که بازرگانان ارمنی، برای حمل و نقل کالاهای خود هر چه بیشتر به ناوگان دریایی انگلستان وابسته می شدند. نادرشاه تنها فرمانروای ایرانی بود که در چند سده ی گذشته به این مهم دست یافت، و برای نخستین بار به ایجاد ناوگان دریایی روی آورد.

زمینه های اقتصادی برای رشدی شتابان فراهم بود

پیدایش زمامداری تمرکزگرا، همزمان بود با بهبود بهره وری بخش کشاورزی، گسترش زمین های زیرکشت، افزایش داد و ستدهای درون و برون مرزی فرآورده های کشاورزی، و بویژه ابریشم. اگر چه راه زمینی بازرگانی ابریشم را که چنگیز گشوده بود، با دشواری هایی روبرو شد، ولی افزایش چشمگیر داد و ستدهای دریایی، پیش از روی کار آمدن صفویان، به آن شکوفایی تازه ای بخشیده بود. ابریشم به دست از آمده از زمین های کشاورزی ایران نه تنها در دوره ی صفوی، بلکه تا پایان سده ی هیجده میلادی از حجم زیاد و کیفیت مرغوبی برخوردار بود، و خریداران خوبی داشت. بازرگانان آن روز جهان، ابریشم را "کالایی پرسود" می دانستند. ابریشم صادر شده از ایران، بیشتر از کناره های جنوبی دریای مازندران و قفقاز تهیه می شد. برای نمونه در دوره ی صفوی میزان ابریشم به دست آمده به گونه ی زیر بود: گیلان 81، مازندران 57، گرجستان 60، خراسان 34 هزار من. افزون بر این ولایت ها، کشت ابریشم در شروان به میزان بسیار زیاد، و نیز در کرمان و یزد و چند بخش دیگر ایران نیز کمابیش گسترده بود.

فرایند تبدیل گام به گام فلات ایران از محل سکونت چادرنشینان به یکجانشینان را، آن هم پس از چیرگی چند صد ساله ی کوچندگان، می توان در آینه ی افزایش رشد دیگر محصولات کشاورزی نیز نگرست. این فرآورده های کشاورزی بیشتر بازار داخلی را تامین می کردند. شاردن به گوشه هایی از همین روند اشاره دارد، آن گاه که پیرامون کشاورزی اصفهان می نویسد: "آن چه باور نکردنی به نظر می رسد، آن است که بیشتر خوار و بار این شهر، به جز احشام و اغنام، از ده فرسنگی اطراف می آید. شماره ی دیه هایی که در این حد است، هزار و پانصد است و به راستی اکثر این قرا و قصبات از حیث زیبایی و حاصلخیزی غیرقابل وصف می باشد."

برآیند رشد بخش کشاورزی عبارت بود از بالا رفتن قدرت اقتصادی و سیاسی زمینداران بزرگ. این دگرذیسی پیش از پیدایی دودمان صفوی آغاز شده بود.

شیوخ صفوی که یا خود زمیندار بوده و یا از راه شبکه های گسترده با زمینداران و بازرگانان درون و برون مرز در پیوند بودند، و نیز قزلباشان تندر که پیایی "کافران" را تاراج می کردند، نه تنها بر "تصوف انقلابی" یا "تشیع متعصب"، بلکه بیشتر و پیشتر از آن، بر سرمایه های انباشته شده از صدور ابریشم و محصولات کناری آن، تکیه داشتند. سال ها پیش از چیرگی قزلباشان بر ایران، شبکه ی سازمانی - تجاری شیخ صفی تا مصر و قفقاز و سیحون و خلیج فارس گسترده بود.

انباشت سرمایه از راه بخش کشاورزی، رشد پیشه وری و تولید کارگاهی، و تا حدودی تولید کارخانه ای را در پی داشت. در این دوران که بازرگانان تازه ی جهانی، چون تجار انگلیسی، با محدودیت اندوخته های پولی روبرو بودند، ایرانی ها و عثمانی ها و ونیزی ها هنوز توانایی مالی بالایی داشتند. مورخ شرکت نفت انگلیس به همین نکته اشاره دارد، وقتی می نویسد: "بازرگانان انگلیسی بدون صدور پارچه، منبعی برای وجوه واردات ابریشم نداشتند و برخلاف ونیزیان، فاقد منابع غنی مسکوکات نقره بودند."

انباشته ی مسکوکات در ایران نیز بالا بود. شاردن پیرامون این اندوخته ها که می توانستند زمینه ی رشد اقتصادی در این برش را فراهم سازند، می نویسد:

"در آن جا (خزانة سلطنتی) بهترین و قیمتی ترین جواهرات را مرتب کرده، گسترده اند. این خزانه به سه مخزن بزرگ تقسیم می شود ... اگر تو یک به یک این صندوق ها را ببینی، در جای خود خشک خواهی شد. به او (وزیر اعظم) گفتیم، بهای این ها را به چند میلیون تخمین زده آید. پاسخ داد که ارزش هر قطعه معلوم است، ولی کسی در بند آن نیست که قیمت کل را بداند. برای من که از طلا و جواهر سررشته کافی دارم و در تشخیص آن ها خطا نمی کنم، ممکن نیست قیمت جواهرات این صندوق ها را تخمین بزنم. فقط به این اکتفا می کنم که بهای آن ها بالغ بر میلیون هاست."

فرصتی تاریخی که از دست رفت

افزایش چشمگیر داد و ستدهای جهانی از راه های دریایی و خشکی، شانس تاریخی و کم مانندی در اختیار ایرانیان گذاشت، که از آن بهره برداری بایسته نشد. یکی از خاورشناسان به "بخشی" از واقعیت نگرسته، آنگاه که یادآور شده است، توسعه عصر صفوی از راه "ادویه ی هلند" (نگارنده: یا افزایش داد و ستد های جهانی) به دست آمد. به دیگر سخن، رشد زمین های کشاورزی در ایران و گسترش دوباره ی فرهنگ یکجانشینی به مثابه ی پیامد آن، بیشتر از آن که برآیند دگرگونی های درونی

باشد، از دگرذیسی های بیرونی، و در درجه ی نخست ورود به بازرگانی گسترده ی جهانی، تاثیر گرفته بود. کوچندگان زمامدار در ایران، مانند عثمانیان در آناتولی، بدون آن که خود بخواهند، و بیشتر بدین دلیل که سود کشتزارها از سود چراگاه ها افزون شده بود، به فرایندی کشانده شدند، که دیر یا زود به مرگ آنان می انجامید.

ایران و عثمانی می توانستند از این فرصت تاریخی برای جهشی بزرگ استفاده کنند، اگر که به راه ژاپن می رفتند. در این برش تاریخی، یکی از بزرگترین راهبندها بر سر راه نوزایی خاور، تنش های پیاپی میان کوچندگان و آرمندگان در همه ی پهنه های اقتصادی و سیاسی و سپاهی و سازمانی و فرهنگی بود. ژاپن بر خلاف دو خلافت نظامی-تجاری باختر آسیا، پس از اینکه کیفیت تولیدات ابریشم را تا سطح شاخص های جهانی بالا برد و به بزرگترین صادرکننده ی جهان تبدیل گردید، صنایع نساجی را رشد داد، و کم کم فرایند صنعتی شدن را آغازید. با این رویکرد، اقتصاد آن کشور توان رقابتی خود با کشورهای اروپایی را از دست نداد و با بحران مالی پایان دوران صفوی و عثمانی روبرو نشد.

این برش تاریخی را در ایران، می توان با پایان سده ی بیست و آغاز سده ی بیست و یک میلادی سنجید، که در آن درآمدهای نجومی نفتی می توانستند به صنعتی شدن شتابان کشور، و به موتوری برای جهشی بلند تبدیل شوند، که شوربختانه نشد. نظام ولایی ایران ناگزیر به همان بن بستی انجامید، که "سلطان ها" و "صدرها" و "ملاباشی های" صفوی چند سده پیش با آن روبرو شده بودند.

وولینسکی فرستاده ی ویژه روس ها به ایران، و کسی که فروپاشی خلافت صفوی را با بررسی موشکافانه پیش بینی کرده و به پتر گزارش داد بود، در مورد شاه سلطان حسین، واپسین خلیفه ی صفوی می نویسد:

"در ایران شخصی سلطنت می کند که نسبت به اتباعش هیچگونه نفوذی ندارد و تابع اوامر آن هاست، و اطمینان دارم که نه تنها در میان سلاطین، بلکه در میان عوام الناس هم چنین احمقی پیدا نمی شود. به این علت خود هیچوقت کاری انجام نمی دهد، بلکه آن را به عهده ی اعتمادالدوله وا می گذارد. شخصی که از او هم بی شعورتر است. مع الوصف این مرد چنان محبوبیتی به دست آورده که هر کاری می کند، و هر حرفی که می زند، مورد قبول شاه واقع می شود."

درباره لشکریان ایران در پایان دوره ی صفوی نیز، انترمونی اسکاتلندی به همین بن بست ها اشاره دارد:

"ایرانیان فاقد پول و سرباز نبودند. ولی لشکریان ایشان تجربه و تربیت لازم را نداشتند و بدتر از همه آن که، فرمانده ی لایقی هم در میان آن ها دیده نمی شد."